



دانشگاه باقرالعلوم

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته فلسفه و کلام اسلامی

عنوان:

بررسی مقایسه‌ای مثل

از دیدگاه افلاطون و شیخ اشراق

:

:

:

۱۳۸۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَاهْلِكَ اَعْدَاءَهُمْ

تقدیم به شورآفرینان عشق، علمداران عرصه علم و عمل و تقوا، ستارگان درخشان آسمان هدایت،

تقدیم به مدینه‌ی علم الهی حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی «صلوات الله و سلامه علیه»

و باب مدینه‌ی علم، علی اعلیٰ (علیه السلام) و بانوی بی‌نشان عالم، نور ملک و ملکوت حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) که همه‌ی شیفتگان علم، تشنه‌ی جرعه‌ای ناب از کوثر هدایت اویند.

تقدیم به: همه‌ی انبیاء و اولیاء و اوصیاء (علیهم السلام) و شهدای راه علم و فضیلت از بدو خلقت تا زمان حاضر، علی الخصوص امام راحل «رضوان الله تعالی علیه»

تقدیم به همه‌ی آنان که در طول تاریخ با تحلی به فضائل و دوری از رذایل اخلاقی به درجات عالی معرفت دست یافته و بشر سرگشته در تاریکی جهالت و گمراهی را به راه‌های حقیقی شناخت و ادراک رهنمون گشتند.

از خداوند متعال مسئلت دارم که این قلیل را به کرم و فضل خویش از این ناچیز بپذیرد. و اگر ثوابی بر این قطره‌ی ناچیز مترتب است آن را به فضل و کرم خویش به دریایی بیکران تبدیل نموده و به روح همه‌ی ذوالحقوق عائد و واصل گرداند.

تشکر و تقدیر

بجاست که در آغاز این تحقیق، از محضر همه‌ی دانشمندان الهی و بزرگان مکتب علم که کتب ارزشمند آنان دستمایه این تحقیق بوده و بسیاری از آنان از عالم خاک پر گشوده و در جوار رحمت حق مأوا گزیده‌اند قدردانی نمایم و از خداوند غفار علو درجات آنان را خواستار گردم.

و همچنین از اساتید بزرگوار خود حضرت حجت الاسلام و المسلمین آقای دکتر یدالله یزدان پناه «حفظه الله تعالی» و حضرت حجت الاسلام و المسلمین آقای دکتر محمدمهدی گرجیان «حفظه الله تعالی» که راهنمایی و مشاوره این پایان‌نامه را به بزرگواری خویش پذیرفته‌اند تقدیر و تشکر و سپاسگذاری نمایم.

علو درجات همه عزیزان و بقا و توسعه توفیقات الهی را برای ایشان از خداوند قادر متعال مسئلت دارم و خود را در همه حال نیازمند راهنمایی‌ها و دعای خیر این عزیزان می‌دانیم.

چکیده

در این رساله مثل از دیدگاه دو فیلسوف بزرگ و تأثیرگذار مورد کنکاش و بررسی قرار گرفته است. افلاطون چون در زمانی زندگی می‌کرد که سوفسطائیان نفوذ علمی زیادی داشتند و از طریق مغالطات خود افکار عمومی و به خصوص افکار متفکران را تخدیر کرده بودند و نگاه ابزاری بعلم را در سرلوحه کارهای خود قرار داده و جامعه را به طرف پرتگاه نسبیته‌گرایی علمی و اخلاقی سوق داده بودند نظریه مثل را مطرح کرد و با این اقدام فیلسوفانه خود خدمت بزرگی به علم و اخلاق کرد.

او مثل را متعلق اصلی علم می‌دانست و قائل بود که جهان مادی نمی‌تواند ثابت و در نتیجه متعلق علم باشد و از این طریق راه را بر سوفسطائیان بست و این مسأله، نظریه مثل افلاطون را تحت شعاع خود قرار داد و چون طبق نظریه ایشان مثل حقیقتی عینی می‌باشند تصمیم گرفت که جایگاه مثل را از حیث هستی‌شناسی روشن و تبیین کند. وی جایگاه مثل را مادون مثال خیر یعنی خداوند و مافوق عالم ماده می‌دانست و در واقع واسطه فیض حضرت حق به عالم ماده می‌داند با این بیان که هر مثالی مادون خود را در عالم ماده ایجاد و تدبیر می‌کند و چون خداوند تمام مثل را ایجاد می‌کند لذا هیچ نحوه علیتی بین مثل قائل نیست هر چند که بعضی نسبت به بعض دیگر افضلیت و برتری دارد.

اما سهروردی نگاهش به مثل نگاهی هستی‌شناسانه است به همین دلیل برای هر نوع مستقلی در عالم ماده، مثال و عقلی مناسب قائل است و در نظر وی این طور نیست که برای هر مفهومی مثالی وجود داشته باشد. ایشان چون نظام فلسفی‌اش را بر اساس نور و ظلمت طراحی کرده لذا عالم عقول را عالم انوار قاهره و مافوق عقول را نورالانوار قرار داده است وی عالم نور را به صورت هرمی ترسیم می‌کند که در رأس آن نورالانوار و در قاعده آن ارباب انواع و در بدنه آن عقول طولیه می‌باشد. ارباب انواع حلقه واسطه بین انوار قاهره طولیه (عقول طولی) و عالم ظلمت است به این معنا که عقول طولیه، عقول عرضیه را ایجاد و عقول عرضیه هم مادون فلک هشتم یعنی افلاک هفت‌گانه و عالم عناصر و موالیذ ثلاث را ایجاد و تدبیر می‌کنند. سهروردی ارباب انواع را در عرض هم می‌داند و بین آنها علیتی قائل نیست به این معنا که هیچ رب النوعی نسبت به رب النوع دیگر علیت ندارد اگر چه بعضی نسبت به بعضی از شدت نوری بیشتری برخوردارند پس در عین عدم علیت بین آنها، تشکیک وجود دارد.

ایشان اگرچه به صراحت می‌گویند که این مطالب را از راه شهود بدست آورده است ولی اولاً آنها را مستدل کرده و ثانیاً از فرشته‌شناسی حکمت فارسی و دیگر حکمای باستان نیز بهره برده است. سهروردی با طرح مثل در فلسفه‌اش هم کثرت عالم ماده را حل می‌کند و هم توجیه و تحلیلی عقلانی از بعضی از روایات ارائه می‌دهد.

کلیدواژگان: افلاطون، شیخ اشراق، مثل، ارباب انواع، ایده، انواره قاهره عرضیه، اصنام طلسمات.

فهرست مطالب

۱	بخش اول: کلیات
۲	فصل اول: کلیات رساله
۲	بیان مسئله
۳	پرسش های پژوهش
۳	سؤال اصلی:
۳	سوالات فرعی:
۴	فرضیه پژوهش
۴	پیش فرض پژوهش
۴	اهمیت موضوع
۵	واژگان کلیدی
۶	فصل دوم: تاریخچه مثل
۷	۱- هراکلیتس:
۸	۲- پارمیندس:
۹	۳- آناکساگوراس:
۹	۴- سوفسطائیان:
۱۰	۵- سقراط:
۱۱	نتیجه

فصل سوم: جایگاه محوری مثل در فلسفه افلاطون و سهروردی	۱۴
فصل چهارم: افلاطون و فلسفه افلاطون	۱۶
الف: افلاطون	۱۶
ب: فلسفه افلاطون	۱۷
۱- جمهوریت (مدینه فاضله):	۱۸
الف: عوامل فردی:	۱۸
ب: عوامل اجتماعی:	۱۸
۲- نظریه مثل	۱۹
۳- ادله بقاء نفس:	۱۹
۴- جهان‌شناسی	۲۰
ج: آثار افلاطون	۲۱
آثار اصیل و غیراصیل	۲۱
فصل پنجم: سهروردی و فلسفه سهروردی	۲۳
الف: زندگی سهروردی	۲۳
ب: فلسفه اشراق سهروردی	۲۵
۱- عوامل فردی:	۲۵
۲- عوامل اجتماعی:	۲۶
ج- حکمت اشراق	۲۶
د- آثار سهروردی:	۲۸
بخش دوم: مثل از دیدگاه افلاطون	۲۹
فصل اول: تعریف مثل	۳۰
معنای لغوی:	۳۰

۳۰	معنای اصطلاحی:
۳۴	فصل دوم: گستره مثل
۴۲	فصل سوم: براهین اثبات مثل
۴۸	فصل چهارم: جایگاه هستی‌شناختی مثل
۵۲	فصل پنجم: ارتباط مثل با یکدیگر
۵۶	فصل ششم: ارتباط مثل با عالم ماده
۵۶	۱- تقلید:
۵۷	۲- بهره‌وری:
۵۸	۳- علت و معلول:
۶۰	بخش سوم: مثل از دیدگاه سهروردی
۶۱	فصل اول: تعریف مثل
۶۲	وجه تسمیه ارباب انواع به مثل
۶۳	فصل دوم: گستره مثل
۶۶	فصل سوم: ادله اثبات مثل
۶۶	استدلال عقلی
۶۶	۱- قاعده امکان اشرف:
۶۹	شرائط قاعده:
۶۹	موارد جریان قاعده
۶۹	کیفیت استدلال به قاعده برای اثبات مثل
۷۰	۲- استدلال از طریق نظم موجود در انواع
۷۲	ب: دلیل شهودی
۷۳	استدلالاتی که شیخ نمی‌پذیرد
۷۵	فصل چهارم: هستی‌شناسی مثل

۷۵	اثبات نورالانوار
۷۶	توحید نورالانوار
۷۶	اول صادر از نور الانوار
۷۶	مقدمه:
۷۷	اما اصل بحث:
۷۷	کیفیت تکثر در عالم
۷۸	کیفیت تکون مثل
۸۲	فصل پنجم: ارتباط مثل با یکدیگر
۸۲	الف: هستی‌شناسی:
۸۲	ب: معرفت مثل نسبت به هم:
۸۲	هستی‌شناسی مثل از حیث ارتباط آنها با هم
۸۸	معرفت مثل نسبت به هم
۸۹	فصل ششم: ارتباط مثل با عالم ماده
۹۴	فصل هفتم: تطبیق مثل بر آموزه‌های دینی و فرشته‌شناسی حکمت فارسی
۹۴	الف: تطبیق مثل بر آموزه‌های دینی
۹۴	۱- مثل در قرآن
۹۵	۲- مثل در روایات
۱۰۱	تطبیق مثل بر فرشته‌شناسی در حکمت فارسی
۱۰۲	الف: امشاسپندان:
۱۰۳	ب: ایزدان:
۱۰۳	ج: فروهرها:
۱۰۵	بخش چهارم: مقایسه در باب مثل بین دو دیدگاه
۱۰۸	فهرست منابع

بخش اول:

کلیات

فصل اول: کلیات رساله

بیان مسئله

بحث مثل از جمله مباحث فلسفی است که بیشتر فلاسفه به آن نظر داشته و هر کدام به حسب نظام و ساختار فلسفی خود به نحوی از آن بهره برده‌اند و در فلسفه خود جایگاه مهمی برای آن تعریف کرده‌اند.

افلاطون و شیخ اشراق از جمله این فلاسفه هستند که توجه خاصی به این مسئله داشته‌اند، زمان افلاطون زمان بحران معرفت و انحطاط مسائل و مباحث اخلاقی بود تا آنجا که اساس و بنیان اخلاق در مرز فروپاشی قرار گرفت. در چنین فضایی افلاطون با تمسک به مثل توانست جامعه را از این بحران خطرناک نجات دهد و خدمتی عظیم به جهان علم و معرفت بکند، خدمتی که آثار آن تا امروز ادامه دارد.

در فلسفه افلاطون اگرچه جنبه معرفتی مثل پررنگ و برجسته است اما به این معنا نیست که فقط در این حوزه دارای اهمیت و کارکرد است بلکه جنبه هستی‌شناسی مثل نیز افقهای جدیدی به روی حکمت گشوده است که ثمره آن را در حکمت اشراق می‌توان دید.

افلاطون مثل را واسطه بین خداوند و محسوسات می‌داند و در واقع مثل واسطه فیض خدا بر محسوسات می‌باشد به این معنا که هم محسوسات را ایجاد و هم آنها را تدبیر می‌کنند و متعلق اصلی معرفت می‌باشند. او معتقد است که اگر چیزی بخواهد به کمال لائق خود برسد باید به رب النوع خود نزدیک شود ایشان حتی بحث حکومت‌داری را به بحث مثل پیوند می‌زند و می‌گوید سلطان و حاکم جامعه باید کسی باشد که به معرفت حقیقی رسیده باشد و حقیقت عدل را شهود کرده باشد و این کار فقط از حکماء بر می‌آید زیرا آنها با قدرت علمی و شهود قلبی توانسته‌اند از عالم ماده عبور کنند و مثل را مشاهده کرده و به معرفت حقیقی راه

یابند.

خلاصه اینکه کمتر بحثی در فلسفه باشکوه و تأثیرگذار افلاطون می‌توان یافت که مثل در آن بطور مستقیم یا غیر مستقیم نقش نداشته باشد. شیخ اشراق اگرچه دغدغه اصلی‌اش از طرح مثل در فلسفه‌اش مسئله معرفت نیست اما خدمات او در بیان و تحلیل مثل کمتر از خدمات افلاطون نمی‌باشد. دایره تأثیر مثل در فلسفه سهروردی از فلک هفتم شروع و تمام افلاک زیرین تا عنصری و موالید ثلاث را شامل می‌شود و مثل واسطه بین عالم انوار و عالم ظلمت می‌باشد. سهروردی معتقد است که نظم موجود در مادون فلک هشتم و انواع موجود در آن بخاطر وجود مثل است و اینکه گندم از گندم می‌روید بخاطر این است که گندم رب النوعی دارد که مدبر آن است و این طور نیست که این نظم اتفاقی باشد علاوه بر این اگر در کتب روایی دقت شود به روایاتی برخورد می‌کنیم که فقط با مسأله مثل، قابل تحلیل درست و عقلانی می‌باشند مثلاً روایتی هست که دلالت می‌کند بر اینکه برای خداوند خروسی در عرش هست وقتی هنگام سحر می‌شود بانگ سر می‌دهد خروسهای عالم ماده هم بانگ سر می‌دهند.

پرسشهای پژوهش

سؤال اصلی:

دیدگاه هر یک از افلاطون و سهروردی در باب مثل چیست؟ و مقدار همگرایی و واگرایی فلسفه افلاطون و شیخ اشراق پیرامون مسئله مثل چه میزان بوده؟ آیا مثل در این دو دستگاه فلسفی به یک معناست یا نگاه هر یک نسبت به مثل متفاوت است؟

سوالات فرعی:

- ۱- آیا مثل شامل ارباب اجناس و ارباب اعراض هم می‌شود؟
- ۲- ادله اثبات مثل از نظر افلاطون و شیخ اشراق چیست؟
- ۳- مثل چه جایگاه هستی‌شناسانه در این دو دستگاه فلسفی به خود اختصاص داده است؟

- ۴- ارتباط مثل نسبت به یکدیگر چگونه است آیا با هم ارتباط دارند یا با هم مفارقت و تباین دارند و اگر مفارقت و تباین دارند آیا نسبت به هم شدت و ضعف دارند یا خیر؟
- ۵- ارتباط مثل با عالم ماده از منظر این دو فیلسوف به چه صورت است؟
- ۶- نتایج اعتقادی کلامی اثبات یا نفی مثل چیست؟

فرضیه پژوهش

به نظر می‌رسد مثل در فلسفه افلاطون و شیخ اشراق در مواردی با هم مشترکند و در مواردی با هم اختلاف دارند که باید تحقیق شود.

پیش فرض پژوهش

مثل از ارکان فلسفه افلاطون محسوب می‌شود و او در بحث معرفت‌شناسی از آن بهره گرفته است و در فلسفه سهروردی از حیث هستی‌شناسی و حل تكثر انواع و نظم در عالم ماده از آن بهره جسته است.

اهمیت موضوع

بر همگان روشن است که این دو فلسفه یعنی فلسفه افلاطون و شیخ اشراق از مکاتب فلسفی بسیار مهم و تأثیرگذار بوده و هستند و تا امروز نیز جایگاه خود را در بین مکاتب فلسفی به عنوان سرآمد مکاتب فلسفی حفظ کرده‌اند و بزرگان و متفکران زیادی را با خود همراه کرده‌اند پس در این مطلب شک و شبهه‌ای نیست و از طرفی هم بحث مثل از ارکان و امهات این دو فلسفه می‌باشد به گونه‌ای که مثل به نام افلاطون شناخته می‌شود و در نظام نوری سهروردی نقش اساسی ایفاء می‌کند.

با این توصیف بحث از مثل مخصوصاً از دیدگاه این دو فیلسوف اهمیت به سزا دارد. هم باعث بازشناسی این دو مکتب مهم فلسفی می‌شود و هم مسئله مثل که در مکاتب دیگر هم نقش اساسی دارد روشن می‌شود.

واژگان کلیدی

مثل: جمع مثال، و به معنای صورت مجرد و حقیقت معقول ازلی و ثابت و قائم به ذات که تغییر و فساد و فناپذیر است.

ارباب انواع: انوار مجرد قاهره هم عرضی هستند از سلسله دوم انوار قاهره که سبب وجود و مبدأ نفوس و حافظ بقای همه انواع اجسام اثیری و عنصری هستند.

ایده: ایده از idein که به معنای دیدن است استخراج شده و آن چیزی است که همیشه ثابت است و قائم به ذات خود است و قوام محسوسات به اوست و در واقع همان رب النوع است.

انوار قاهره عرضیه: آن طبقه عرضیه از عقول در مقابل طبقه طولیه از عقول است و بین عقول عرضی رابطه علیت و معلولیت نیست.

اصنام: جمع صنم است و در لغت به معنای بت است. اما در اصطلاح علمی و فلسفی موجودات مادی همه نمونه و صنم از موجودات مجردند و به عبارت دیگر مربوب روحانیات اند.

طلسمات: جمع طلسم منظور همان افراد مادی انواع است.

فصل دوم: تاریخچه مثل

اگر انسان به دقت تاریخ را مورد توجه قرار دهد به این نتیجه می‌رسد که هیچ متفکری منقطع و بریده از زمان و محیط خود نبوده و به عبارتی هیچ متفکری در خلاء زندگی نکرده و نمی‌کند و همیشه از متفکران قبل یا هم‌عصر خود به نحوی متأثر بوده‌اند. و رسالت خود را در این می‌دانند که اگر مشکلی در فراروی جامعه که نوعاً در اثر کج‌فهمی عده‌ای از دانشمندانها به وجود آمده دست و پنجه نرم کنند و در حد توان خود به حل آن بپردازند. لذا اگر کسی بخواهد درباره تفکرات دانشمندی تحقیق کند چاره‌ای ندارد جز اینکه اولاً جامعه‌ای که او در آن رشد کرده و تفکراتش در آن جا شکل گرفته را بازشناسی کند تا در اثر این بازشناسی، تفکر رایج و حاکم بر آن جامعه را به خوبی لمس و احساس کند. ثانیاً متفکرانی که در آن جامعه تأثیرگذار بوده‌اند را شناسایی و نظریات آنها را بدقت مطالعه کند تا در اثر این مطالعات منشأ گرایشات و علت نظریات دانشمند مورد نظر را بخوبی فهمید و به عمق تفکرات او پی برد. در غیر این صورت تحقیقات حاصله نمی‌تواند تحقیق واقع‌بینانه‌ای باشد.

متفکری هم که مورد بحث ماست از این قاعده مستثنی نیست. لذا نظری هرچند اجمالی به محیط فکری افلاطون خواهیم داشت. وقتی به عصر تکون و بلوغ فکری او نظری هرچند گذرا می‌کنیم به متفکرانی برخورد می‌کنیم که نظریاتشان جامعه را تحت شعاع خود قرار داده به گونه‌ای که هر کس به فراخور حال خود در برابر این نظریات موضع خاصی اتخاذ کرده، عده‌ای در مقابل آن کرنش کرده و آن را پذیرفته و عده‌ای به مقابله با آن برخاسته و آن را رد می‌کنند. عده‌ای هم بی‌توجه به آن، و گروهی نیز با دقت آن نظریات را مورد بررسی قرار می‌دهند و نقاط ضعف آن را اصلاح و پالایش می‌کنند سپس آن را مقدمه‌ای برای نظریات خود قرار می‌دهند. افلاطون مورد بحث ما از این گروه چهارم است کسی که به تمام نظریات

دانشمندان عصر خود و همچنین اعصار گذشته اطلاع و اشراف کامل داشته و مطالبی که به نظرش دقیق و درست بوده را اخذ کرده و مقدمه‌ای برای نظریه مهم خود یعنی نظریه مثل قرار داده است. اکنون در صدد آنیم که دانشمندانی که مورد توجه افلاطون بوده را به صورت اجمالی ذکر کنیم.

۱- هراکلیتس:

هراکلیتس معتقد است که تحول و صیورورت دائمی بر جهان حکمفرماست و همه موجودات اعم از حیوانات و نباتات و جمادات دست خوش تحول هستند. هر چیز سیلان می‌یابد و دگرگون می‌شود. در این جهان هیچ چیز ثابت نیست.

البته باید پرسید که چرا هراکلیتس این نظریه را مطرح کرده و منشأ آن چیست؟ در پاسخ می‌توان گفت که: هراکلیتس در واقع متأثر از فلاسفه ایونی بوده زیرا آنها نگاهی کیهان‌شناسی داشته‌اند. مثلاً طالس قائل بوده که ماده‌المواد اولیه همه اشیاء آب است.^۱ یعنی تمام عالم از آب به وجود آمده است یا شاگرد طالس آناکسیمندر بر این عقیده بود که عنصر اولی، ماده‌المواد، نامتعیین است.^۲ یا دستیار او آناکسیمنس معتقد بود که «هوا ماده‌المواد عالم است.»^۳ در واقع فلاسفه ایونی می‌خواستند بفهمند که عالم از چه چیزی به وجود آمده است. هراکلیتس هم به تبع این فلاسفه می‌خواست منشأ عالم را پیدا کند و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که چون آتش سبکترین عناصر و سریعترین آنهاست، لذا آتش عنصر اصلی است که عناصر دیگر از آن تکوین یافته‌اند. آتش همه چیز را در خود جذب می‌کند و هیچ چیز نیست که آتش از جذب آن ناتوان باشد.^۴ این نظریه هراکلیتس در بحث کیهان‌شناختی، او را بر این داشت که بگوید جهان در سیلان و حرکت است چون آتش همیشه در حرکت است. این کلام

۱ - فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه یونان و روم، ج ۱، ص ۳۲.

۲ - همان، ج ۱، ص ۳۴.

۳ - همان، ج ۱، ص ۳۶.

۴ - حنا الفاخوری - خلیل الجر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ج ۱، ص ۳۲.

هراکلیتس و منشأ آن. کلام و نظریه هراکلیتس اثر بسزائی در جامعه علمی عصر خود و حتی در اعصار بعد گذاشته که شاید بتوان گفت همین نظریه باعث به وجود آمدن گروهی بنام سوفسطائیان شد. زیرا سوفسطائیان متعلق علم را محسوسات می دانستند و محسوسات هم در حرکت و سیلان است پس علم ثابت و مطلق وجود ندارد. افلاطون با تصرفاتی در این نظریه آن را پذیرفت. کاپلستون در این باره می گوید:

«ارسطو ما را آگاه می سازد که افلاطون در جوانی خود با کراتولوس، فیلسوف هراکلیتی آشنا بوده است افلاطون از او آموخته است که عالم ادراک حسی عالم تغیر دائم است.»^۱

۲- پارمیندس:

وی ظاهراً مقارن پایان قرن ششم ق.م متولد شده است. نظریات او عیناً مخالف نظریات هراکلیتس می باشد او قائل است که وجود واحد است و صیوروت و تغیر توهّم است^۲ و می گوید اگر چیزی به وجود می آید، یا از وجود به وجود می آید یا از عدم، اگر از عدم به وجود آید که عدم نیستی است و از نیستی هستی به وجود نمی آید و اگر از وجود به وجود می آید، آن که قبلاً بود پس هست به عبارتی تحصیل حاصل می شود با این بیان پس صیوروتی که هراکلیتس قائل بود بی معناست. در حقیقت این نظریه پارمیندس پایه گذار نظریه اتمیست می باشد که ذیمقراطیس آن را پروراند و به آن معتقد شد. پارمیندس کثرت را نفی می کند و آن را چیزی بیش از توهّم نمی داند. نظریه پارمیندس به دو تفکر که بعداً بوجود می آید کمک شایان می نماید از یک طرف یک نوع بی اعتمادی به حس را که یکی از مبانی سوفسطائیان است به ارمغان می آورد و از طرف دیگر متعلق ثابتی برای معرفت بیان می کند تا با این نظریه مشکلی را که هراکلیتس با نظریه خود ایجاد کرده بود را حل نماید.

۱ - فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه یونان و روم، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲ - همان، ج ۱، ص ۶۵.

۳- آناکساگوراس:

او یکی از متفکران بزرگ است که در راه اعتلاء تفکر ناب هستی‌شناختی قدم برداشته است. وی در حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد در کلازما در آسیای صغیر به دنیا آمد و اصالتاً ایرانی است و نظریه پارمیندس که وجود نه به وجود می‌آید و نه از میان می‌رود، بلکه تغییرناپذیر است را قبول کرد، از طرفی هم کون و فساد و تغییر در عالم محسوس را پذیرفت و آن را آنچنان که پارمیندس تعلیم می‌کند امری موهوم ندانست این دو مبنا را که کنار هم گذاشت به این نتیجه رسید که باید بین عالم محسوسات که عالم کون و فساد و تغییر و تبدل است، و عالمی که بری از این تغییرات است تفکیک قائل شد و چنین هم کرد و عالم محسوسات را از عالم معقولات مجزا دانست. گاتری در این مورد می‌گوید:

«آناکساگوراس برای اولین بار تمایز آشکار میان ماده و عقل را قائل شد. او نه تنها مانند امیدکلس اظهار داشت که باید علت محرکه‌ای جدا از ماده متحرک وجود داشته باشد بلکه آشکارا ابراز عقیده کرد که هر آنچه ماده نیست باید عقل باشد. عقل بر جهان حکومت می‌کند و آشفته‌گی‌های آن را نظم می‌بخشد.»^۱

به روشنی معلوم و واضح است که آناکساگوراس از دو فیلسوف نامی یعنی هراکلیتس و پارمیندس متأثر بود و نظریه هراکلیتس را بر این که عالم در سیلان است. و همچنین نظریه پارمیندس یعنی جهان در حال ثبات و ایستا است و این تغییر یک سری موهومات است را با تصرفاتی پذیرفته است و از ترکیب و اصلاح آنها به نظریه تفکیک عالم معقول از عالم ماده که نقطه عطفی در فلسفه محسوب می‌شود، رسید.

سوفسطائیان:

این نحله به نحوی، ثمره اختلاف فیلسوفان می‌باشد آنان معتقد بودند که انسان مقیاس

۱ - دبلویو.کی.سی.گاتری، *فلاسفه یونان*، ترجمه حسن فتحی، تهران: انتشارات فکر روز، چاپ اول ۱۳۷۵، ص ۶۹ و ۶۸.

همه چیز است^۱ و اینکه در خارج حقیقتی وجود دارد و ما باید تلاش کنیم آن را به نحو درست و مطابق با واقع درک کنیم را قبول نداشتند.

یکی از شاخصه‌های مهم و تأثیرگذار این نحله انتقال فلسفه از جهان‌شناسی به فاعل شناسایی یعنی انسان می‌باشد.

حاصل و نتیجه تفکر سوفسطائیان نسبت می‌باشد، البته نه صرفاً نسبت در معرفت بلکه این نسبت را به اخلاق نیز تسری دادند.^۲

۴- سقراط:

سقراط پسر سوفرونیکوس پیکرتراش در سال ۴۶۹ ق.م یا چند سال قبل از آن در آتن به جهان آمده و در جوانی هنر پدرش را آموخته^۳ ولی وی دست از پیشه پدر برداشت و بقیه عمر را وقف تفکر کرد و از رسیدگی به خانواده غفلت ورزید. فنارت، مادر سقراط در تثتوس به عنوان یک زن قابله وصف شده است.^۴ بلوغ فکری سقراط مصادف با به اوج قدرت رسیدن سوفسطائیان بود و در واقع از نفوذ گسترده آنان احساس خطر می‌کرد لذا دست به مبارزه علمی علیه آنان زد و چون سوفسطائیان از خلط مفاهیم و مغالطه توانسته بودند ذهن جوانان و جامعه را تخدیر کنند لذا در مقابل، سقراط با وضع مفاهیم کلی و جدا کردن حوزه مفاهیم از یک دیگر، گامی اساسی برداشت. سقراط با بیان مفاهیم کلی و تعریف آنان دو هدف عمده داشت:

- ۱- همچنان که اشاره شد مقابله با سوفسطائیان که بیشتر علوم آنها از راه خلط مفاهیم پیش می‌رفت و با همین روش در محاکم، موکل خود را غالب میدان می‌ساختند.
- ۲- سقراط با طرح این نظریه در صدد بود که بیان کند اخلاق یک امر نسبی نیست (که

۱ - فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه یونان و روم*، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲ - همان، ج ۱، ص ۱۰۷.

۳ - تئودور کمیرتس، *متفکران یونانی*، ص ۵۷۸.

۴ - فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه یونان و روم*، ج ۱، ص ۱۱۷.

این را هم می‌توان از آثار کار سوفسطائیان دانست.)، بلکه یک امر حقیقی است.

نتیجه

افلاطون نظریه هراکلیتس بر اینکه عالم در سیلان می‌باشد را پذیرفت لذا قائل شده که نمی‌توان عالم حس را متعلق معرفت قرار داد، و بالطبع نظریه پارمنیدس که عالم را ایستا و ثابت می‌دانست، که در واقع نقطه مقابل نظریه هراکلیتس بود، را رد کرد و از طرفی چون افلاطون می‌خواست تعالیم عمدتاً اخلاقی سقراط را بر پایه فلسفی استوار کند لذا به دنبال متعلقی ثابت برای مفاهیم اخلاقی سقراط بود و چون نظریه آناکساگوراس این هدف او را تأمین می‌کرد و به نظر افلاطون واقع‌گرایانه بود لذا آن را پذیرفت و عالم معقول را متعلق مفاهیم اخلاقی سقراط قرار داد. البته لازم به ذکر است که ایشان در مفاهیم اخلاقی سقراط توقف نکرد و آن را به تمام مفاهیم کلی چه اخلاقی و چه غیر اخلاقی تعمیم داد.

پس روشن شد که چگونه این فیلسوف با دقت کم نظیر خود توانست از نظریات دیگران استفاده کند تا در نتیجه اساسی‌ترین مسأله فلسفه‌اش را با روش عقلانی تبیین کند.

البته این بدین معنا نیست که مبتکر و مبدع مثل، افلاطون است و تا قبل از افلاطون چیزی بنام مثل مطرح نبوده بلکه قبل از افلاطون فیثاغوریان و متفکران بزرگ قبل از فیثاغوریان نیز در آثار خود درباره مثل بحث و گفتگو کرده‌اند و اساساً منشأ بحث از مثل تا آنجا که مکتوب است برخاسته از آیین زرتشت و حکمت فارسی است و بعداً خواهیم گفت،^۱ در عقیده فرشته‌شناسی آیین زردشت و حکمت فارسی، مثل از ویژگی خاصی برخوردار است و آنچه از تاریخ نقل شده، فرهنگ یونان و فیثاغوریان متأثر از فرهنگ ایران باستان بوده تا جایی که به گفته پورداود، فیلسوف یونانی «پرفیریوس»^۲ متوفای ۳۰۴ میلادی، فیثاغورت، فیلسوف نیمه قرن ششم قبل از میلاد را از شاگردان زردشت شمرده است و نیز «پلوتارخس» مورخ یونانی متوفای ۱۲۵ میلادی با استفاده از کتاب مفید اما مفقود شده فیلیپینا اثر مورخ دیگر یونانی تئوفپوس معاصر فیلیپ و اسکندر که در قرن چهارم قبل از میلاد آن را نوشته،

۱ - در بحث تطبیق مثل بر فرشته‌شناسی در حکمت فارسی.